ای کسی که کرد و رادو در نگر فرمود کرت الا اتحاده محبوبا و بحق آورده حال عشقه گفت فاعله صاحب دل از برای آنکه حضور روز می توان دید
مکرو زر ستاد ای مشاهده کجا بود بیت مدید ار روم ترن بعضی فرش غیب شب فان الزیارة مستحبة و لیکن تحقیق آنکه گوینده سر ای الا
منعوم فان کثرة الشاهدة توجب الغیرة اگر خواستی راه ملک کنی بعد الاولی اترک التقلید لیس کل مذهب و فیه تعقیب حضرت و منقبت
ساعی اگر نفقه حظ العام غیر بحصص از جواب شرط نحو و فالا مفعول و ملاعب تلک شنیدن نگر حکایت یکی را از بزرگان نادی بحالی و شکم
ای فی البطن بجید کرفت و نبوجه الخروج و طاف ضبطان نذکرتها ای لیقدر عاضبطه باختیار از وی صادر شد ای دفع الخراط منه
گفت الا در شان مراد آنچه کردم اختیار نبود و نبره ای ذنب بنی نسبت لان الذنب الما یکون فی الافعال الاختیاریة و واجب عمل شنیدند بکردم
مقدور دارید نظم شکم زندان بادست ای مفعول و هذا مفعول ندارد هیچ عاقل باد در بند لا یجب هیچ باد اندر شکم آید فرو چون باز کرد آید
صلال و بدر صریح کرد باد اندر بغل بدل بهذا الکلام صحیح و ان کان فی صورة الهزل بیت حرف نیشر و نشاشی کار ای الاصحاب الذی هو عیوب و عیوب
الموافقة چو خواهد تدبر اذا اراد الذهاب چو در شیشه ای لا تنفعه الذهاب بکلیه هذه الحکایة بالکسر العیب و النصح علی معاشر
علیه و قبول العذر من اخلاق الصوفیة بیت بدان عیب آنکه آن پوشد زاهد لباسی که پوشیده پاکی است حکایت روی آنما مام الاصم فرمود سر بکن
اصح و تا ترک امرأة و بخیر للصاحبة فی لیلة الزفاف و نهما الفراط بلا اختیار فلما رزق الصبح للاستی للاقرار فقال و تهمکن کثرة عاملها کالذی فی شیشه
شدید و لهذا اشکر علی الاصم ذا فرق القصة و الحصة قلت الف الطاعن هذا لیس الکتاب بل هو من بعض الفقهاء فقال لو قال اخرات منه لکان خیر ورث الرب الذهبا فی
الفرایض بیت و الطایف فلطفها بعض الناس بهذا الکتاب انتهی عان کون منه حکایة مکتوبة و من الفرایض لا تبالی ارادی لکن یدیه بل
اکثر بیاز و کلمانه و عاقوم فرض ملفاته کما سیجیء بیت کهن جامه خویش بر استن به از جامه عاریت خواستن و کوی هذه الحکایة من الفرایض لا
تبالی لن یاخذ الفقلاء منها النصح کما قال نکو بیند از سر پارچه حرف کز و بیندی نکر صاحب هوش و کر صد ادب حکمت پیش دان بطوفی آید شیش باز
بکه رکوش و وجه هذه الحکایة و الفرق الثرمة بدای ان المصلحة بعد الکتاب و ذکر الهزل للنصح لیس بفضل قال الله تعالی ان الله لا یستحیی ان
یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها الآیة و قال المولوی الرومی بیت من نیست اقلیت هزل نیست تعلیم است حکایت از صحبت یاران و منعم
بیت مرح

قد عرفت

الانس بالضم و التحریک و انه ضد الوحشة سر
قد عرفت بیانه ملاحظه بدید آمده بود ای دفع فی قلبی انکسار نهم سر بیابان زدن سماع دم و ترکت الانس مع الانس یا حبیب ایمان انس کرفتن شادی بیاء الوصلة ظرف
کسی قید و نکر شرم در صفة ظرف الیم بلدة شهر و حوض نواحی شهر فی ساحل البحر و کان الکفر فی ذلک الزمان و فی بلد الافرنج باجهم و اهل بکار کل الکفار فی الفارس الطین
بدشتند تنکی از زد شاهجهان سر حلب تفحیص مینه که شاهد فتح میانا بود کذر کرد و قدم فی طرف البلد و مراشت الا عرفه و کفت ای فلان یفعل شیخ
این چه حال و چکونه کذار کفتی و جواب فظه حمی بخیم از زمان بکو و بشنو قد کنت اقرء الناس الی الاصل الصحراء کم از خدای بنوم بدیکر بار دخت الملا
اکون مقار نامع غالد فیاس کن چه بود در بین عیسی سوان که در طولیه نامردم بیاید ساخت بعضی ساختن الکلمة ان اصاحب غیب الان بیت یاد در
حریر شرم و رشتی کون الرجل فی السلة عند الاصحاب یراد معناه الاصلی و مثل یقع بهذا فی تقیید از هم عند نفوکه هو عادته که بایکا کمان با
لکافین الفارسی جمع یکانه حرکت بالترکی یاد و وقت مالی هو الاصحی فلم تنبه لان الاجنبی بعضی الغریب بوستان فلما رای فی هذه الحالة الکریهة
بر حالت مرحم آورد و بده دینار از نفیه فرنکم خلاص کرد دکستر ای بیشه و نانیه و ماخوذ و جلاب بیت دختری بیا الوحدة و رشت ای کانت لی بنت در عقد نکاح
اورد و کابین با لکاف العربی یطلق علی معنیین احدهما عقد النکاح و الآخر المهر الموجل کما صرح به فی الصحاح الجمل و المراد هنا المعنی الثانی تعریب و نیز
یعرف الفضل الجمل حرمه نباح جز اسد و بر کدکنانی المکاره و حضری بدخوی بود و کنیزه روس یعنی کانت معانده و کذا فرمان بود ای غیر موطیة
زبان دراز کردن کرفت ای شرع فی اطالة اللسان و عیش مرا نقص و شی ای مکدر ساختن کرفت چنانکه کفته اند مثنوی زنی بد بکر النبوی
ضافة در سر الحمد و بکر بالاضافة و التطبیق حرم دین محالی و مرغ او فان بیته یصیر جهنم سوی خلفها زنهار یا الیاء از زمین بد زنهار بدون الیاء
کلاهی کلمه تنبیه و تحذیر کما قال خواجه حافظ دل خراب مکنید دلدار را اگر کنید زنهار ای دوستان جان بجان شما و بیج ای ایضا بمعنی الامان کما
قال خواجه حافظ المذکور بیت از لعل تو کر یابم انکشتری زنهار چو مکه سلیمانم در زیر نکین باشد و زنهار فی بیان المعنی الثانی فعلی صاحب الحجر
ایضا بمعنی العدو و بمعنی العصمة ایضا فقد اتی بمعنی فرس من المعنی الاصلی کما فی الجوهر و الله تعالی یقول الله نور بیت حق منکشف شود
آفتاب اکر آید بزیر سایه عدالت بزنهار و بقوله الله داد عیش بنوا از کرد دل حل در عصمت پناه جاه تو از آنکه در زنهار لا یصح لانها
بمعنی الامان الذی ذکرناه فتامل و قنا امر حاضر فی زاویه بمعنی الحفظ ربنا عذاب النار نصب علی نزع الخافض ای عذاب النار و هذا المطلع

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)